



ابیات شیرازی سعدی در مثلثات

علی اشرف صادقی (عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چکیده: در کلیات سعدی ۵۴ بیت هست که هجده بیت آن به فارسی، هجده بیت به عربی و هجده بیت دیگر به گویش قدیم شیراز است. این اشعار در نسخه‌های کلیات مثلثات نامیده شده‌اند. بخش شیرازی این مثلثات غالباً در نسخه‌ها تصحیف شده است. در این مقاله این ابیات براساس کهن‌ترین نسخه‌های آنها مقابله و تصحیح شده‌اند. در مقدمه مقاله به سابقه تحقیقات درباره مثلثات نیز اشاره شده است.

کلیدواژه‌ها: سعدی، مثلثات، گویش شیرازی، شعر گویشی، شیرازی قدیم.

در کلیات سعدی ۵۴ بیت به نام مثلثات وجود دارد که هجده بیت آن به عربی، هجده بیت به فارسی و هجده بیت دیگر به گویش قدیم شیراز است. نخستین بار ادوارد براون، ایران‌شناس انگلیسی، در مقاله‌ای با عنوان "Some Notes on the Poetry of the Persian Dialects" که در سال ۱۸۹۵ در صفحات ۷۷۳-۸۲۵ مجله *Journal of Royal Asiatic Society* به چاپ رساند، اشعار شیرازی مثلثات را با شرح و ترجمه انگلیسی منتشر کرد. او این اشعار را — همراه با اشعار گویشی دیگری از حافظ و علیرضا [تجلی] بهبهانی و ابواسحاق اطعمه شیرازی و غیره — بر اساس نسخه‌ای که دوست براون شیخ «الف» کرمانی (که

ظاهراً همان شیخ احمد روحی است) تهیه کرده و شرحی هم بر ابیات آن نوشته بوده، به چاپ رسانده است. پس از براون، گلیمان هوار فرانسوی در مقاله دیگری با عنوان «گویش شیراز در [کلیات] سعدی» که در مجموعه سخنرانی‌های یازدهمین کنگره بین‌المللی خاورشناسان (منعقدشده در ۱۸۹۷ در پاریس) به چاپ رسید، این اشعار را بر اساس هفت نسخه خطی کلیات سعدی که شش‌تای آنها به کتابخانه ملی پاریس تعلق دارند و هفتمی که قدیمی و متعلق به میرزا حبیب اصفهانی بوده و نیز چاپ بمبئی از کلیات، از نو مقابله، تصحیح و به فرانسوی ترجمه کرد. به نوشته او از دو نسخه پاریس، یکی که به شماره ۸۱۶ از مجموعه دوکورو^۱ است قدیمی است، اما شماره ۸۱۷ همین مجموعه که جدید است دارای این امتیاز است که اشعار شیرازی آن مشکول است. چهار نسخه دیگر جدیدند و تنها یکی از آنها دارای تاریخ کتابت ۹۴۶ است. مشخصات این مقاله چنین است:

“Le dialecte de Chirâz dans Sa’dî,” *Actes du onzième congrès international des orientalistes*, III, Paris, 1899, pp. 81-92.

هوار، بدون اشاره به تلفظ کلمات و ساخت‌های دستوری گویش شیرازی، این ابیات را معنی کرده و معانی به دست داده‌شده او در بیشتر موارد درست است. وی اشعار را آوانویسی نکرده و در مورد کلمات آن هیچ توضیحی به دست نداده است. او تنها بعضی از کلمات را به صورت مشکول ضبط کرده که مسلماً در این امر از نسخه خطی مشکول خود پیروی کرده است.

در سال ۱۳۴۴ش محمدمین ادیب طوسی این مثلثات را بر اساس نسخه‌ای از کلیات با تاریخ ۹۲۳ق که گفته شده از روی خط سعدی نوشته شده (!) و در کتابخانه ملی ملک در تهران نگهداری می‌شود، با مقابله با نسخه دیگری از کلیات که کتابت آن مربوط به قرن هشتم است و به شماره ۴۸۳۱ در همان کتابخانه محفوظ است، و استفاده از چند نسخه چاپی، در شماره دوم از سال هفتم نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ص ۱۷۵-۱۸۹، مجدداً به چاپ رساند و اشعار شیرازی آن را به شیوه خاص خود آوانویسی و به فارسی ترجمه کرد. ضبط‌های ادیب در بسیاری از موارد با اصل

1) Ducaurroy

نسخه‌های خطی او مطابقت ندارند و قرائت‌های او غالباً من‌عندی و همراه با تصرف، و معانی پیشنهادی او بیشتر مبتنی بر برداشت‌های شخصی و غیرقابل اعتنا است. توضیحات لغوی او نیز اساساً فاقد مبنای علمی است. او نسخه‌های مبنای کار خود را ارزیابی نکرده و مشخص نکرده است که آیا ابیات شیرازی مثلثات در این نسخه‌ها مشکول است یا نه، و نیز اینکه آوانویسی او مبتنی بر چه اطلاعاتی است.

چند سال بعد محمدجعفر واجد شیرازی متن عربی و فارسی و شیرازی مثلثات را با شرح ابیات عربی و شیرازی در مجلهٔ *یغما*، با این مشخصات، به چاپ رساند: سال ۲۱، ش ۵، مرداد ۱۳۴۷، ص ۲۶۰-۲۶۴، ش ۶، شهریور ۱۳۴۷، ص ۳۳۰-۳۳۲، ش ۱۱، بهمن ۱۳۴۷، ص ۶۳۲-۶۳۵، سال ۲۲، ش ۴، تیر ۱۳۴۸، ص ۲۱۳-۲۱۶، ش ۷، مهر ۱۳۴۸، ص ۳۹۶-۴۰۰، ش ۹، آذر ۱۳۴۸، ص ۵۲۲-۵۲۸ (کلاً ۲۸ صفحه). این مقالات در ۱۳۴۹ از سوی مجلهٔ *یغما* به صورت رساله‌ای جداگانه نیز منتشر شد. بعدها واجد این اشعار را همراه با شرح غزل ملمع حافظ و شرح یک غزل مثلث از شاه داعی، در رسالهٔ جداگانه‌ای با عنوان *شرح و تصحیح مثلثات شیخ اجل سعدی* تدوین کرد که پس از مرگش، که در دوم دی‌ماه ۱۳۵۵ اتفاق افتاد، با مقدمه‌ای از حبیب یغمایی از سوی ادارهٔ کل فرهنگ و هنر فارس، احتمالاً در ۱۳۵۶ یا ۱۳۵۷، در هشتاد صفحه به چاپ رسید.

واجد ضبط ابیات را به صورت تلفیقی از چند نسخه، که آنها را معرفی نکرده، به خط فارسی، اما با اعراب، مشخص کرده و معانی آنها را نیز با مقایسه با اشعار شاه داعی و گاهی با غزل ملمع حافظ روشن کرده است. با آنکه وی از زبان‌شناسی اطلاع نداشته، اما تقریباً متوجه ساخت‌های دستوری قدیم، به ویژه ساخت کُنایی-مطلق یا اِرگتیو-اَبسَلوتیو، بدون اشاره به نام و کیفیت این ساخت، شده و معانی ابیات را در بیشتر موارد درست به دست داده است. در مواردی هم که کلمه یا کلماتی را تشخیص نداده، به تصحیح قیاسی دست زده که ضبط نسخه‌های ما آن را تأیید نمی‌کنند. اعراب کلمات در متن او ظاهراً مبتنی بر نسخ مبنای کار او و نسخه‌های اشعار شیرازی سایر گویندگان شیرازی‌سرا است.

از آنجا که هیچ‌یک از محققان مذکور در بالا، متن معتبر و صحیحی از اشعار

شیرازی سعدی، که مبتنی بر نسخه‌های صحیح باشد، به دست نداده‌اند و به تبع هیچ‌یک از آنان و نه هیچ محقق دیگری اطلاعات علمی دقیقی از تلفظ و ساختار گویش شیرازی سعدی ارائه نکرده و توضیحات لغوی مبتنی بر زبان‌شناسی در باره کلمات و صرف و نحو این گویش به دست نداده، تصحیح این اشعار بر اساس نسخه‌های معتبر و مضبوط و بحث در باره زبان آنها ضروری به نظر می‌رسد. بدین منظور، نگارنده دوازده نسخه از کلیات شیخ را که به اصل یا عکس یا چاپ آنها دسترسی داشته و اشعار مورد نظر در آنها به صورت قابل قبولی ضبط شده‌اند، برگزیده است. این نسخه‌ها عبارت‌اند از:

۱. نسخه‌ای که در یک جنگ قدیمی به خط شمس حاجی شیرازی که در ۷۵۱ ق کتابت شده آمده و ایرج افشار عکس آن را در صفحات ۳۷۰-۳۷۳ شماره هفتم از سال بیستم مجله یغما (۱۳۴۶) چاپ کرده است. این نسخه به سبب نزدیکی تاریخ کتابت آن به زمان سعدی و شیرازی بودن کاتب آن، بهترین و صحیح‌ترین نسخه است؛ کلمات آن مشکول است و جز چند غلط عیب دیگری ندارد. بعضی تلفظ‌های اصیل شیرازی، مانند دُشمن، فقط در این نسخه و نسخه دوم (مل) دیده می‌شود. واجد شیرازی به علت وجود بعضی اغلاط عربی در این نسخه و عدم آشنایی با کلمات کهن شیرازی، به‌ناحق آن را نسخه‌ای مغلوپ و بی‌اعتبار معرفی کرده است. علامت این نسخه ش است.

۲. نسخه شماره ۵۹۹۱ کتابخانه ملی ملک در تهران به خط میرحسین بن میرحسین کاتب شیرازی در ۹۳۲ ق. این نسخه ظاهراً به سبب شیرازی بودن کاتب آن و آشنایی او با گویش شیرازی، روی هم‌رفته بعد از نسخه شماره ۱ صحیح‌ترین صورت اشعار شیرازی را در بر دارد و بیشتر کلمات آن مشکول است. علامت این نسخه مل است.

۳. نسخه شماره ۲۵۷۰ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ظاهراً از آغاز قرن هشتم. این نسخه نسخه خوب و کم‌غلطی است، ولی هیچ‌یک از کلمات آن مشکول نیست. علامت این نسخه معج است.

۴. نسخه شماره ۴۸۳۱ کتابخانه ملی ملک که کتابت آن را از قرن هشتم

دانسته‌اند. این نسخه مشکول نیست، اما نسخه نسبتاً صحیحی است. علامت این نسخه ل است.

۵. نسخه شماره ۵۹۵۴ کتابخانه ملی ملک که در سال ۹۲۳ در آستانه حسام‌الدین ابراهیم در شیراز نوشته شده است. این نسخه نسبتاً خوبی است و بعضی از کلمات آن مشکول است. علامت این نسخه م است.

۶. میکروفیلم شماره ۴۵۹۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از روی نسخه Or.oct345 [ماربورگ] آلمان. این نسخه در سال ۷۰۶ ق کتابت شده و کاتب آن فخرالدین ابوسلیمان داود بن ابی‌الفضل محمد بن داود بناکتی، مؤلف روضه اولی‌الالباب (تاریخ بناکتی) است (نک: دانش‌پژوه ۱۳۶۳: ۷۶). این نسخه نسبتاً صحیح است و تنها بعضی از کلمات آن مشکول است. علامت این نسخه آ است.

۷. عکس نسخه شماره ۱۷۷۸ کتابخانه ملی پاریس، Supplément persan، با تاریخ کتابت ۷۶۷ ق. این نسخه نسبتاً مضبوط و بیشتر کلمات آن مشکول است، اما خالی از غلط نیست. این عکس متعلق به علامه قزوینی بوده است و اکنون در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، بخش نسخ خطی، نگهداری می‌شود. علامت این نسخه پا است (برای این نسخه، نک: دانش‌پژوه ۱۳۳۹: ۵۳۴).

۸. میکروفیلم شماره ۷۰۵۲ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از نسخه شماره ۸۷۶ کتابخانه دیوان هند (این‌دیا آفیس) لندن (نک: فهرست‌اته، ۱۱۱۷)، به خط نسخ ابوبکر بن علی بن محمد پاکان (اصل: ساکان، حرف اول بدون نقطه) اسفراینی در اول رجب ۷۲۸ (نک: دانش‌پژوه ۱۳۶۳: ۲۷۵). این نسخه فقط یازده بیت از ابیات شیرازی را دارد؛ هیچ‌یک از کلمات آن مشکول نیست و با وجود قدمت آن، از نظر صحت نسخه متوسطی است. علامت این نسخه لن است.

۹. نسخه شماره ۸۵۱۵ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. این نسخه از نظر صحت نسخه متوسطی است و هیچ‌یک از کلمات آن مشکول نیست. ظاهراً این نسخه متعلق به بدیع‌الزمان فروزانفر بوده است. علامت این نسخه دا است.

۱۰. چاپ کلمان هوار. علامت این چاپ ه است.

۱۱. چاپ براون. علامت این چاپ ب است.

۱۲. نسخه‌ای از قرن سیزدهم، متعلق به دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، با شماره ۳۲ ج حکمت. این نسخه متعلق به علی اصغر حکمت بوده است و فقط در دو مورد به آن رجوع شده است. علامت این نسخه ح است. (برای این نسخه، نک: دانش‌پژوه ۱۳۴۱: ۳۱).
۱۳. نسخه‌بدل‌های چاپ کلمان هوار با علامت: نسخه‌های ه.

ما، در نوشته حاضر، ابیات شیرازی سعدی را براساس نسخه‌های یاد شده تصحیح، آوانویسی و ترجمه کرده‌ایم. متن ما تلفیقی از ضبط نسخه‌ها، مخصوصاً نسخه‌های ۱ و ۲ است. اعراب‌گذاری کلمات تماماً مبتنی بر نسخه‌ها است و کلماتی که در نسخه‌ها فاقد اعراب‌اند در متن بدون اعراب نوشته شده، اما در آوانگاری به صورت کامل آوانگاری شده‌اند. ضبط نسخه‌ها به طور کامل به دست داده شده‌اند تا راه داوری برای خوانندگان باز باشد. در مورد شیوه آوانویسی کلمات شیرازی، به این نکته باید توجه شود که، از آنجا که ما هیچ اطلاعی در مورد انعکاس تلفظ i و u کوتاه فارسی میانه و فارسی دری قرون اول در این گویش نداریم، آنها را طبق قرارداد به صورت e و o ضبط کرده‌ایم. همچنین ā و ī و ī را مطابق تلفظ فارسی امروز به â، u و i برگردانده‌ایم. بعضی کاتبان تلفظ یای مجهول، یعنی ē را با قرار دادن فتحه روی حرف قبل از آن مشخص کرده‌اند. این املا نشان می‌دهد که در زمان سعدی، و احتمالاً یکی دو قرن بعد از او، هنوز این مصوت لاقط در بعضی کلمات به شکل اصلی خود تلفظ می‌شده است. از این نظر ما آن را در این کلمات به صورت ē نشان داده‌ایم. در تعداد دیگری از کلمات این مصوت به e ساده شده است و بعضی از کلمات در نسخه‌ها املائی دوگانه دارند، گاهی با علامت «ی» و گاهی بدون آن. ما در اینجا از ضبط نسخه‌ها پیروی کرده‌ایم. در بعضی موارد نیز صریحاً زیر حرف قبل از ی کسره گذاشته شده که حاکی از تبدیل ē به ī است شاید تنها در بعضی کلمات این مصوت به ī (جدید) تحول پیدا کرده بوده است. اما در مورد واو مجهول، یعنی ō، ما هیچ قرینه‌ای از املائی کلمات و ضبط کاتبان به دست نیاورده‌ایم که نشان دهد این تلفظ به همین صورت در این گویش زنده بوده است. برعکس، در بسیاری از کلمات این تلفظ به o ساده شده است. ما کلمات ساده‌شده را به همین صورت، یعنی با o، اما کلمات دیگر را با u ضبط کرده‌ایم.

*۱. گُش^۱ اَتُهَن^۲ دار^۳ اَغَت^۴ خاَطِر^۵ نَرَنَزِت^۶ که تُخنی^۷ عاقلی ده بار اَتَنَزِت^۸

goš a thon dêr dêr xâter naranzet ke θoxni âqeli dah bâr oθanzet

معنی: گوش به [این] پند بدار (یا گوش به این‌ها بدار یا بده، مطابق نسخه بدل)، اگر تو را خاطر نمی‌رنجد، که [مطابق این پند] سخنی را عاقلی ده بار می‌سنجد. goš مخفف gōš است. چنانکه گفته شد در این گویش واو مجهول، یعنی ǝ در بیشتر موارد به o ساده شده است که در خط حرفی به اِزاء آن به کار نمی‌رود و تنها گاهی با ضمه نمایش داده می‌شود.

«ا» حرف اضافه‌ای است که در این گویش و اغلب گویش‌های کنونی فارس به کار می‌رود و معادل «به، به سوی» فارسی است. «ا» ظاهراً از ǝ فارسی میانه گرفته شده که به معنی «به، به سوی» است. اما اینکه چرا ǝ به o تخفیف پیدا نکرده است، روشن نیست. این کلمه در اینجا در هیچ‌یک از نسخه‌های ما مشکوک نیست، اما در بیت‌های ۴ و ۱۳ و ۱۷ در اشعار شاه داعی با املائی «ا» نوشته شده است.

«تُهَن» چندان روشن نیست چه کلمه‌ای است. نسخه بدل براون و هوار، یعنی «تخه» به معنی سخن است، اما سخن در مصراع دوم به صورت «تُخَن» و در بعضی نسخه‌ها به شکل «تخَن» نوشته شده و هیچ‌یک از نسخ آن را به صورت تُهَن با «ه» ضبط نکرده‌اند. در بیت دوم همین مثلثات نیز که این کلمه به شکل «تخ» به کار رفته باز «خ» آن به همین صورت باقی مانده است. شاید کاتبان نسخه‌هایی که به جای «اتُهَن»، ایها یا ایهان دارند به علت عدم آشنایی با این کلمه آن را به ایها(ن) بدل کرده‌اند. براون و هوار

* از ذکر نسخه‌بدل‌های غلط خودداری شده است. ضمناً تفاوت‌های بعضی نسخه‌ها که با سایر نسخ مطابق بوده‌اند یادداشت نشده‌اند.

- (۱) مل: کَش، پا: گُش، بقیه: کَش
- (۲) مل: ایهان، م و واجد: ایها، ل: اِش، نسخه‌بدل براون و هوار (از چاپ بمبئی: اتخه)، ش: اَتُهَن، بقیه: اتهن.
- (۳) م و دا: دا، ل: در، آ: ذر.
- (۴) ل، م، ه و ب: اغت، آ: اَغَت، ش، مل و پا: اَغَت، دا و پا: نه‌کت، ل: نکت.
- (۵) مل: خاتر.
- (۶) ش: نَرَنَزِت، ه: نَرَنَزِت، مع: نَرَنَزِت، ل: ن، پا، دا و آ: برنرت، ل: بررت.
- (۷) مل: تُخنی، ل و دا: تَخنی، مع، آ، ا، م، پا و ل: تُخنی، ش: تُخنی.
- (۸) مل: اَتَنَزِت، آ: اَتَنَزِت، پا: اَتَنَزِت، ش و م: اَتَنَزِت، ل: اَتَنَزِت، ل: اَتَنَزِت، مع: اَتَنَزِت، دا: تنزت.

بخش اول مصراع را چنین معنی کرده‌اند: گوش به سخن من بدار. بیت فارسی این بند چنین است:

نصیحت نیک‌بختان گوش دارند حکیمان پند درویشان پذیرند

چنانکه می‌بینیم، در اینجا صحبت از پند و نصیحت است و به نظر می‌رسد که تهن نیز به همین معنی باشد. در این صورت می‌توان تصور کرد که این کلمه همان کلمه «تُخُن» است که در آغاز مصراع دوم به کار رفته و رفته‌رفته تحولی ویژه پیدا کرده است. مؤید این حدس نسخه‌بدلی است که ادیب طوسی به صورت «تهن» برای این کلمه ذکر می‌کند. چون تُخُن در اصل به شکل تُخُن تلفظ می‌شده بنابراین تهن نیز به ضرورت شعری به این صورت درآمده و تلفظ اصلی آن تهن بوده است، چنانکه در «ش» ضبط شده است.

سخن در پهلوی sax^van یا sax^wan تلفظ می‌شده که در فارسی به صورت‌های سَخُن، سَخُن، سخون و سَخُن به کار رفته است. ریشه این کلمه در فارسی باستان -θah «گفتن» و در اوستا sah- است (بارتلمه، ۱۵۷۸). θ در این کلمه از *ts یا *tsv ایرانی باستان گرفته شده است. پیداست که تُخُن از صورت پهلوی این کلمه گرفته نشده، بلکه از گویشی گرفته شده که این کلمه در آن به صورت *θax^van تلفظ می‌شده است. کلمه سال نیز که در گلستان (ص ۶۶۹-۶۷۰) در یک بیت شیرازی به صورت «ثل» به کار رفته مؤید این نظر است که گویش شیرازی دنباله مستقیم پهلوی نیست، زیرا این کلمه در پهلوی به شکل سال نوشته شده، اما اصل آن در فارسی باستان -θard است که در /اوستا به شکل sarad- به کار رفته است (کنت ۱۹۵۳: ۱۸۸). سال در کازرونی قدیم نیز به صورت «ثل» و «ثال» به کار می‌رفته که بعدها تحت تأثیر فارسی به «سل» و «سال» بدل شده است (نک: صادقی ۱۳۸۳: ۱۲). تُخُن در اشعار شاه داعی به صورت تُخُن و تُخُه toxo به کار رفته است. پیدا است که تُخُن تلفظ ثانوی تُخُن است که به toxo مخفف شده است. تحول این کلمه نشان می‌دهد که «ث» θ تا زمان سعدی در شیراز به همین صورت تلفظ می‌شده، اما بعداً به «ت» t بدل شده است، همانطور که در کازرونی قدیم نیز بعد از قرن پنجم این تلفظ به تدریج از بین رفته است. در بعضی نسخه‌های گلستان نیز ثال به صورت تال و سال ضبط شده است.

«أَعْت» مرکب است از «أَعْ» مخفف «أَعْر»، و «ت»، ضمیر متصل غیرفاعلی دوم شخص مفرد. در کلمه أَعْر g میان دو مصوت به ۷ سایشی بدل شده است. در بیت ۸ و ۱۵ این کلمه به صورت «عَر» و در بیت ۱۶ به شکل «عْ» استعمال شده است. حافظ نیز در غزل ملمع خود این کلمه را به شکل «عَر» به کار برده است: عَرَت یک وی رَوِشتی از آما دی. در اشعار شاه داعی این کلمه به صورت أَعْر دیده می‌شود. «ت» مسلماً در مواضع دیگر et- تلفظ می‌شده و نسخه‌ای که أَعْت را به صورت أَعْت ضبط کرده ناظر به این تلفظ بوده است: aya-et > ayet.

بن فعل «رنجیدن» در این بیت با تلفظ ranz- آمده که مطابق با تلفظ فارسی میانه مانوی این کلمه است. در متون پهلوی زردشتی بن این فعل، مانند فارسی، -ranj است که از پارتی گرفته شده است. شمس پُرس ناصر نیز این کلمه را با z (نرنزیم) به کار برده است (نک: ماهیار نوابی ۱۳۶۱: ۳؛ همو ۱۳۷۷: ۲۵۸). شناسه این فعل در هیچ‌یک از نسخه‌ها مشکوک نیست و ما به قیاس با شناسه فعل «أَنْزَت» در مصراع دوم حرف «ز» آن را مکسور نوشته‌ایم. أَنْزَت مرکب است از پیشوند فعلی «أُ» o که صورتی از ho است، به اضافه فعل نَزت θanz-et، از بن θanz- «سنج» که خاص این گویش (و احتمالاً گویش‌های نزدیک به آن) بوده است. این فعل از ریشه‌ای گرفته شده که θ آغازی داشته و این ریشه نمی‌تواند چیز دیگری غیر از θang- «کشیدن» (بارتلمه ۱۹۰۴: ۷۸۴) باشد. در اینجا نیز z جنوبی در مقابل ز شمالی (پارتی) قرار دارد، اما این فعل در پارتی و پهلوی به کار نرفته است. شمس پُرس ناصر نیز این کلمه را به صورت tanz به کار برده است (نک: ماهیار نوابی، همانجا). شناسه et- دنباله ēd- فارسی میانه است که در متون پهلوی زردشتی با t نوشته می‌شود. این t- مربوط به دوره‌های قدیم‌تر این زبان است که در دوره‌های بعد به d- بدل شده است. تلفظ شیرازی et- نشان می‌دهد که در گویش شیرازی، برعکس فارسی میانه رسمی، این t- به حالت اولیه خود باقی مانده بوده است. در گویش قدیم کازرون نیز شناسه t- به همین صورت به کار می‌رفته است.

پیشوند ho- صورتی تحول‌یافته از پیشوند اشتقاقی frō(d) است که در بعضی گویش‌های دیگر نیز به صورت ho یا hu درآمده است (نک: صادقی ۱۳۸۲: ۱۳۲). در گویش‌های لاری هر دو صورت o و ho به کار می‌رود. حافظ نیز در غزل ملمع خود آن

را به صورت «او» به کار برده است: و غرنه او بنی آنچه نَسادی.^۱ در بیت ۱۵ این کلمه به شکل هُذ hoð به کار رفته است.

۲. کُه منعم^۲ بی^۳ مبرئ^۴ گول^۵ ائخ^۶ درویش کوانش^۷ می بُنی^۸ دُنبل^۹ (دمبل) مَزَش^{۱۰} نیش

ko mon'em bē maber(?) kul/gul(?) aθx-e darviš ko ân-eš mi bonē dombal maza-š niš

معنی: هنگامی که صاحب نعمت و مرفه هستی هیچ درویش و فقیری را به سخن میازار (؟) و هنگامی که دمل او را می‌بینی او را نیش (نیستر) مزن.

«ک» ko در این مصراع و مصراع بعد حرف ربط نشان‌دهنده زمان و حرف شرط است و از ka پهلوی به معنی «کی، چه وقت، اگر، چون» گرفته شده است. داعی آن را به صورت «ک» به کار برده و واجد همه جا در این اشعار آن را به همین صورت آورده است. در بیت‌های بعد این کلمه به شکل «که» ضبط شده است. ناصرالدین خطیب نیز در غزل ملمع خود (ابیات ۸ و ۹ و ۱۰) آن را به همین صورت، یعنی که، ضبط کرده است. ضبط که در اینجا براساس نسخه پا است، اما همین نسخه در بیت ۱۲ این کلمه را به شکل که ضبط کرده است. در بیت ۱۳ نیز نسخه معتبرش و نسخه دا آن را به همین صورت نوشته‌اند. بنابراین به نظر می‌رسد که تلفظ این کلمه در زمان سعدی در حال تحول از صورت اصلی ka به ko بوده و در زمان شاه داعی این تحول به پایان رسیده بوده است. احتمال دیگر این است که ka و ko دو تلفظ مربوط به شیراز و یک یا چند نقطه

(۱) ماهیار نوایی تلفظ این پیشوند را ow (ō یا ī) ضبط کرده و آن را همراه با هو- hō dhū نشانه صیغه‌های امر و مضارع شرطی دانسته است (ماهیار نوایی ۱۳۴۴: ۸۱؛ همو ۱۳۵۵: ۲۱۵).

(۲) مچ، مل، ل، دا و لن: کمنعم، ش: کمنعم، پا: که منعم، آ: که منعم. م بیت را ندارد.

(۳) ش: بی، مل، ا و ب: به، ل و آ: نی، نسخه‌بدل‌های ه: می، لی، به، بر.

(۴) ش و پا: مبر. (۵) ب: گول، ش: گول، بقیه: کول.

(۶) مل: ائخ، آ: ائخن، مچ: ائخ، دا، پا و لن: ائخ، ش: ائخ (با یک نقطه بالای خ و یک نقطه داخل حلقه آن)، ل:

اتحه، ب: اتحه، ه: اح، نسخه‌بدل‌های آن: اتح، ایچ، ایج، اتجه.

(۷) مچ، دا، پا، ه و ب: کوانش، لن: که واس، آ: کواش، ل: کواش، مل: که و اش، نسخه‌بدل‌های ه: که

مدهمش، دانش، آتش، کوانش.

(۸) مل: مرهمی، ش: می بُنی، ل: می نبی، لن، مچ و پا: می بنی، آ: سی سنی.

(۹) آ: دمل، ل: دمبل، مل: دُنبل، ش: دُنبل، مچ و لن: دنبل.

(۱۰) پا و آ: مزن، ش و مل: مَزَش، مچ و لن: مزش.

دیگر فارس بوده است. «بی» فشرده «بوی» به معنی «باشی» است. کاتبان برای نشان دادن تلفظ \bar{e} روی حرف قبل از «ی» فتحه گذاشته‌اند. نسخه‌بدل «ب» نشان‌دهنده تبدیل \bar{e} به e است. «کول» معلوم نیست چه کلمه‌ای است. هوار، مانند براون آن را گول خوانده و قسمت دوم مصراع را چنین معنی کرده است: با سخنانت درویش را مفریب. کلمه بعد مسلماً مرکب است از «آ» به معنی «به» و ثخ به معنی سخن که ضبط \bar{a} و نیز ضبط‌های \bar{d} ، \bar{p} و \bar{ln} آن را تأیید می‌کنند. ظاهراً تلفظ اصلی این کلمه θoxo است که در اشعار داعی به شکل $toxoxo$ به کار رفته و اینجا به ضرورت شعر به صورت θx تلفظ شده است. شاید «کول/ گول بردن» اصطلاحی بوده است به معنی آزدن که در اینجا با سخن (اثنخ) در معنی با سخن آزدن به کار رفته است. بیت فارسی این بند چنین است:

چه نیکو گفت (یا: چه خوش می‌گفت) در پای شتر مور

که ای فربه مکن با لاغران زور

و مصراع اول بیت عربی آن این چنین: مَنْ اسْتَضْعَفْتَ لَا تَعْلُظْ عَلَيْهِ. یعنی با کسی که او را ضعیف و ناتوان یافتی، درشتی مکن.

«کو آتش» به نظر نگارنده مرکب است از «کو» ko و «آن» و «ش». این کلمه با «دمبل» یک گروه اسمی مفید معنی اضافه ملکی، یا بهتر بگوییم تخصیصی تشکیل داده است. «آتش دمبل» یعنی دمل او. توضیح این نکته اینکه در زبان پهلوی یکی از راه‌های نشان دادن رابطه اختصاص یا مالکیت به این صورت بوده است که ضمیر «آن» به معنی «متعلق به» را به مضاف‌الیهی که مقدم بر مضاف بوده اضافه می‌کرده‌اند. مثلاً برای گفتن «خدای (سرور) من» می‌گفته‌اند: آن من خدای ($\bar{a}n-i\ man\ x^w ad\bar{a}y$). بنابراین سعدی برای گفتن «دمل او» گفته است: آتش دمبل، یعنی آن او دمبل. در اینجا به ضرورت شعر فعل «می‌بني» میان «آتش» و «دمبل» فاصله انداخته است. «بني» مخفف $b\bar{e}n\bar{e}$ است که مصوت مجهول \bar{e} در آن به e ساده شده است، اما من به تبع نسخه ش آن را به شکل «می‌بني» ضبط کردم، هرچند به این ضبط اطمینان ندارم. احتمالاً تبدیل کسره به ضمه در اینجا به دلیل تلفظ لبی b بوده است. «مزش» مرکب است از $ma-za$ و ضمیر متصل $-e\bar{s}$. چنانکه می‌بینیم، در اینجا نیز صامت n از پایان کلمه $mazan$ افتاده است. تلفظ مزش باید $maza\bar{s}$ یا $maze\bar{s}$ باشد. ضبط $m\bar{z}\bar{s}$ در مل نشان‌دهنده تلفظ $-o\bar{s}$ است.

معانی‌ای که هوار و واجد از این مصراع به دست داده‌اند، پذیرفتنی نیست. تفسیر هوار چنین است: آن را که دمل ندارد (بر اساس قرائت «می‌نبی») نیش مزن. واجد دو کلمه اول مصراع را چنین خوانده است: «گوایش» و آن را مرکب از «کو+ وایه» به معنی آرزو دانسته که به نظر او در اینجا در معنی نیاز به کار رفته به اضافه «ش» و معنی مصراع را این‌گونه به دست داده است: «چون آرزو و نیاز او را ببینی دمبلش را نیش مزن.»

۳. بیات^۱ ای^۲ دهر دهنرا^۳ تیر از ای^۴ پُشت^۵

نه^۶ هم شی^۷ تیر آئه^۸ کمان بو^۹ کِش ای^{۱۰} کُشت^{۱۱}

bebât i dahr-e dohn-râ tir az i pošt na ham šoy tir ana kmân bu ke-š oy košt

معنی: بیارد این دهر دون را تیر به این پشت (پشتش)، [زیرا] هنوز تیر [او] نشده (نرفته، اصل: نشد)، اندر کمان بود که دهر او را [که تیر پرتاب کرده است] کشته است (اصل: کشت). «بیات»، همان‌طوری که واجد و ادیب ترجمه کرده‌اند، به معنی «بیارد» است. در اینجا هجای ra از وسط کلمه حذف شده است. هوار بیات را به «بباید» ترجمه کرده که مسلماً غلط است، زیرا بباید در این گویش، همچنان که در غزل ملمع حافظ هم آمده «بوا» (در بیت دیگر: بواتت be-vâ-t-at که t در آن صامت میانجی است) تلفظ می‌شده است. i مخفف id یا in است که در زبان پهلوی به صورت ēd و در فارسی قدیم به شکل ēn تلفظ می‌شده است، اما من آن را مخفف id می‌دانم که با این گویش تناسب بیشتری دارد. در اینجا یای مجهول به i بدل شده است. دهن duhn/dohn صورت تحول‌یافته dūn «دون» است که در یک مرحله بعد، در بعضی نسخه‌ها، به شکل

(۱) ش: بیات، مل: بیات (ممکن است فتحه مربوط به «ب» دوم باشد).

(۲) ل: این، مل: ای، آ: ای.

(۳) ش: دهنرا، لن: دوهنرا، پا: دوهنرا، آ: دوهنرا، ل: دون سنرا، مل: دُنرا یا دنهرا، م و دا: دونرا، ه: دُنهرا، مج: دوهزار.

(۴) ل: اری، ش: آزی، مج: لن، م، آ، دا و پا: ازی، مل: از ای.

(۵) ش: پُشت، ل: بَست.

(۶) پا: شد، م: نه هم تیرش، به جای نه هم شی، مل: شی، بقیه نسخ: شی، ب: همش ای، آ، لن و مج: همشی.

(۷) پا و مل: آئه، ش: آئه، ل و مج: ان، بقیه: انه، ه: نه.

(۸) پا و مل: آئه، ش: آئه، ل و مج: ان، بقیه: انه، ه: نه.

(۹) ش: بو، بقیه: بو.

(۱۰) ل: کس او، لن: کس ای، ش: کِش ای، آ: کِش ای، پا، مج، مل و م: کِش ای، دا: کِش ای.

(۱۱) ش: کُشت، ل: کست.

donh=dunh در آمده است. تبدیل یک مصوت بلند به مصوت کوتاه و h در کلمه «نهکو» به معنی نیکو در شعر ملمع حافظ نیز دیده می‌شود: nēkō > nehku. واجد یادآوری می‌کند که در گویش شیرازی «را» وجود نداشته و از اینجا نتیجه‌گیری می‌کند که در این بیت تصرف شده است. از آنجا که دهن را/ دُنه را در همه نسخه به این صورت ضبط شده باید تصور کرد که سعدی در سرودن این بیت تحت تأثیر فارسی بوده است. هوار «از ای پشت» را به «در این پشت» ترجمه کرده است و واجد آن را به «آری پشت» تصحیح و چنین ترجمه کرده است: به روی و پشت، اما نسخه‌ها آن را تأیید نمی‌کنند. معنی هوار مسلماً درست است و «از» در این بیت به معنی «به» است، چنانکه در متون فارسی نیز مکرراً به این معنی به کار رفته است. «ای» همان کلمه‌ای است که قبل از کلمه دهر نیز آمده. «ش» در کیش عامل فعل (فاعل حقیقی) «کشت»، فعل ماضی ساده با ساخت گنایی-مطلق است، به معنی او کشت و «ای» مفعول حقیقی این فعل (در ظاهر: فاعل). «شئی» در مصراع دوم مبدل شد به معنی «رفت» است و جمله «نه هم شئی تیر» یعنی هنوز تیر [از کمان] نرفته است. آنه ana در این گویش مخفف andar است که بعداً به نه na کوتاه شده است. بیت فارسی این بند چنین است:

جراحت‌بند باش ار می‌توانی تو را نیز ار بیندازد چه دانی

۴. نه کت^۱ تفسیر و فق^۲ خواند اِشتی^۳ اِبِهشت^۴ بَسیم^۵ دی^۶ کَسوری^۷ ماند^۸ پَیذَه^۹ بیدشت^{۱۰}

na ke-t tafsir-o feq xvānd eštē a bhešt bas-em di k-asvori mānd payda bebdešt

(۱) ل و پا: کت، مل: کت، بقیه نسخه: کت.
(۲) مل، م و لن: فق، مج، دا، آ و ل: فق، پا: فق، ش: فق.
(۳) مل: اِشته، آ: اِشته، ل، مج و ب: اشته، دا، پا، م، لن و ه: اشتی، نسخه‌بدل‌های ه: اشته، اشی، اشت.
(۴) ش: اِبِهشت، مل: اِبِهشت (به جای اِبِهشت)، پا: اِبِهشت.
(۵) ش، مل و ه: بَسیم، آ: بَسیم، پا: بَسیم (به جای بَسیم). (۶) ه: دی.
(۷) ش: کَسوری، مج: کاسوری، ا، پا و لن: که‌سوری، آ: کسوری (به جای کسوری)، مل: که سُر (به جای که سُر)، ب: کسوره.

(۸) مل: ماند، ش، مج، م، آ، پا و دا: ماند و.

(۹) آ: یماذه، مل: پَیذَه، پا: پَیذَه، ش: پیذَه، مج: بیده.

(۱۰) مل: بکدشت، م و یک نسخه ه: بیدشت، ب: بیدشت، ش: پیذشت، ه: پیذشت، آ: بدشت، بقیه: بدشت.

معنی: نه [چنین است] که [به این دلیل که] تو تفسیر و فقه خوانده‌ای (تحت‌اللفظ: خواندی) به بهشت خواهی رفت (تحت‌اللفظ: شدی). بسی دیدم که سواری ماند و پیاده بگذست.

ضمیر متصل غیرفاعلی «ت» و فعل «خواند» مانند فعل «ش کشت» در بیت قبل دارای ساخت کُنایی-مطلق (ارگتیو-آبسولوتیو) است. $et-x^v\hat{a}nd$ به معنی «خواندی» یا «به وسیله تو خوانده شد»، «تفسیر وفق» فاعل دستوری (مفعول حقیقی) این فعل و «ت» عامل (فاعل حقیقی) آن است. ضبط «کت» در دو نسخه نشان می‌دهد که ضمیر متصل «ت» در تلفظ کاتبان آنها احتمالاً at بوده است. «فق» مخفف «فقه» است. کلمه اشتی از نظر نگارنده چندان روشن نیست. ظاهر آن نشان‌دهنده صیغه دوم شخص مفرد ماضی فعل «شدن» است، اما پیشوند «ا» همان پیشوند «أ» o یا ho که علامت مضارع التزامی است نیست. پیشوند ماضی افعال لازم نیز در این گویش «ب» است. بنابراین تنها احتمالی که باقی می‌ماند این است که اشتی صورتی از «شُدی» باشد که شاید $\text{ə}\check{s}ti$ یا $e\check{s}ti$ تلفظ می‌شده است. ضبط اِشته معرف تلفظ $\text{ə}\check{s}te/e\check{s}te$ است که \bar{e} شناسه در آن به e مخفف شده است. در مورد تلفظ \bar{e} نیز نک: بیت‌های ۲، ۱۰ و ۱۵. چنانکه در بیت قبل دیدیم سوم شخص این فعل به صورت $\check{s}oy$ به کار رفته است. امروز نیز در بعضی از گویش‌های فارس بعضی صیغه‌های ماضی فعل شدن که بیش از یک هجا دارند با مصوت e آغاز می‌شوند، مانند $e\check{s}tem$ به معنی «شدم، رفتم» در گویش روستای دشتک از توابع شهرستان مرودشت در حدود چهل کیلومتری شمال شیراز (نک: فلاحی ۱۳۸۷: ۱۷۸). مقایسه شود با کلمه یک‌هجایی «شی» در بیت ۳ به معنی شُد (رفت) (برای سایر گویشها، نک: سلامی ۱۳۸۳: ۱۸۹ (گویش کوزرگی)؛ همو ۱۳۸۴: ۱۸۸-۱۹۱ (پاپونی، دوسیرانی، گرگنایی-گاوکشکی)؛ همو ۱۳۸۵: ۲۰۵ (درونکی-وهبودی)؛ همو ۱۳۸۶: ۲۳۰-۲۳۱ (اسیری، شورابی)؛ همو ۱۳۸۸: ۲۳۹، ۲۴۱ (فداغی)). «بَسِم دی» یعنی بسی دیدم، باز دارای ساخت کُنایی-مطلق است. چنانکه می‌بینیم، فعل در اینجا و در دو مورد قبلی بدون تغییر (به صورت صرف‌نشده) باقی مانده است. کسوری مرکب است از «که» و «سُوری» $so\check{v}ori$ یا $as\check{v}ori$ (ضبط مع و ش) که به ضرورت شعر به صورت $svori$ درآمده است (ش صریحاً یای نکره را به صورت i ضبط کرده. کسوره در ب نشان‌دهنده تخفیف \bar{e} به e است که

ظاهراً مربوط به گونه‌ای دیگر از گویش شیرازی است. ماند به احتمال قوی *mond* تلفظ می‌شده است. «پیده» مخفف پیاده است. «ببدشت» مرکب است از پیشوند فعلی «ب» و فعل بدشتن به معنی گذاشتن. صورت پهلوی این کلمه باید *viḍaštan* باشد که در فرهنگ‌های فارسی میانه آن را به صورت *widaštan* ضبط کرده‌اند. *w* فارسی میانه در این گویش، مانند گویش کازرونی قدیم، به صورت *v* تلفظ می‌شده است و به همین دلیل در کلمهٔ *bēdštan* به *b* بدل شده نه به *g* (برای توضیح بیشتر، نک: صادقی ۱۳۸۳: ۷-۸ و ۱۶-۱۷). «ذ» در این کلمه نشان‌دهندهٔ وجود مصوت قبل از آن است (*: bebedešt*). در اشعار شاه داعی نیز این فعل به صورت *bēdštan* به کار رفته است.

۵. گه^۱ مسکینی اوست^۲ اش^۳ حق^۴ تو^۵ بهریت^۶ مَخَن^۷ شَرْدَم^۸ نواخند^۹ آنکه^{۱۰} بگریت^{۱۱}

ka meskini ovast oš haq to bahrit maxan š-az dom na vâxand ân ke begrit

معنی: وقتی مسکینی افتاد و... به تو پناه آورد، به دنبال او (پشت سر او) مخند و نیز مخند (تحت اللفظ: نه بخند) [بر] آنکه بگریست (یا: بگرید).

یای نکره در کلمهٔ مسکینی در هیچ‌یک از نسخه‌ها حرکت ندارد و ما آن را به قیاس با «کسوری» در بیت ۴ به صورت *i* آوانویسی کردیم. در سایر ابیات نیز بجز ضبط *pa* در بیت ۱۵ این ادات حرکت ندارد. «اوست» یعنی «افتاد». در اشعار شمس پُرس ناصر نیز این کلمه به کار رفته است. مصدر این فعل امروز در گویش شورابی (در هفتاد کیلومتری جنوب شیراز) به صورت *avasan* و در گراشی (در لارستان) به صورت *ovasa* به کار می‌رود و شکل پهلوی آن *ōbastan* است. واجد آن را «اوت» خوانده و

(۱) پا: گه.

(۲) ش: اوست، مل: اوست، مج: ل، دا، لن و آ: اوست، آ: اوست = اوست و، م: اوستاش = اوستاش، پا، ب و ه: آدست.

(۳) مل: اش^۳ حق، م: اش^۳ حق، ش، مج، دا و پا: و خدا، م و آ: و خدا، لن: واخدا.

(۴) مل: اتو. (۵) ش: بهریت، مج و لن: بهریت، مل: بهرست.

(۶) پا و مل: مَخَن. (۷) ش: شَرْدَم، مل: شَرْدَم، م: شَرْدَم، پا: شَرْدَم، بقیه: شَرْدَم.

(۸) مل: نواخندآنکه، م: نواچندانکه، ب: و آنچندانکه، لن و پا: تَدان چندان که، مج، آ، و مل: تَدان چندانکه، ش:

تَدان چندانکه، ه: تَدان چندانک، نسخه‌های ه: بدان، مدان، تَدان و، وان.

(۹) مل: بگریست، ب: وگریت.

بیتی از شاه داعی به شاهد آن آورده است، اما نسخه‌ها آن را تأیید نمی‌کنند. شاید «اوت» صورت تحول‌یافته «اوست» باشد، مانند «بگریت» که احتمالاً صورت تحول‌یافته بگریست است. در گویش نیریزی قدیم نیز «بگریست» به شکل «بگریت» به کار می‌رفته است، چنانکه در این بیت: دو چشم مو که ترا بگریت دست آکنم شز رو بکنم نک: ادیب طوسی ۱۳۳۸: ۱۰. مقایسه شود با نشت = نسشت در این متون: تاج‌التراجم، ج ۲، ص ۵۲۱، ۸۸۲، تاج‌الاسامی، ص ۵۵۷: المتابئه، جای بازگشت و آنجا که آب‌کش بِنَشْتَد (دو نسخه بدل: بایستد). لازار (۱۹۶۳، ۲۶۳، بند ۳۳۱) مثال‌هایی از ترجمه تفسیر طبری، ج ۲ و ۴ و از گویش‌ها نقل و نتیجه‌گیری کرده که این صورت مربوط به گویش‌های شمال غربی و مرکزی است (نیز نک: حاشیه برهان قاطع از محمد معین، مثال اراکی) مثال‌های تاج‌التراجم و تاج‌الاسامی ظاهراً نشان می‌دهند که این صورت به خراسان نیز راه یافته بوده است. حق و نسخه بدل آن «خدا» به احتمال قوی به یک معنی‌اند، اما من نتوانستم عبارت «أش حق» یا «وَ خِدا» را به بقیه مصراع ارتباط بدهم. «بهریت» به احتمال قوی مبدل «بریهت»، مأخوذ از virēxt پهلوی به معنی «گریخت» است. در فارسی «گریختن در کسی» به معنی پناه آوردن به او است. سعدی می‌گوید: غیر از تو ملاذ و ملجأم نیست هم در تو گریزم از گریزم. «تو» در اینجا یعنی «به تو» و ضبط «آتو» در مل که کاتب بدون توجه به وزن شعر حرف اضافه «آ» را قبل از «تو» افزوده است، آن را تأیید می‌کند. واجد آن را به معنی «بریخت» گرفته و آن را با فعل «برهت» در شعری از شاه داعی به همین معنی مقایسه کرده است. وی برای آنکه معنایی از شعر به دست بیاورد کلمات آن را به کلی تغییر داده است. بیت فارسی این بند چنین است:

منم کافتادگان را بد نگفتم که ترسیدم که خود روزی بیفتم

چنانکه می‌بینیم در اینجا صحبت از بد نگفتن و عدم سوء رفتار با افتادگان است. در مصراع دوم «مَخَن» مخفف «مَخَد» است و شَزْدُم مرکب است از شِش + از + دُم. دم به معنی دنبال است و «شَزْدُم» به معنی از (به) دنبال او، پشت سر او (مقایسه شود با «تَزْدُم» در بیت ۱۳). «نُواخند» مرکب است «نه + واخند» به معنی «بخند». کلمه «تَدان» به جای «نُواخند» در بعضی نسخه‌ها که به احتمال قوی صورت اصلی ضبط متن است بر نگارنده روشن نیست.

۶. عزیزى كِت^۱ هِن^۲ اَش^۳ هر دم مَدُو^۴ (مَشُو) پِش^۵

که صُحبت زَز^۶ مَلالِ آرِت^۷ بِش^۸ از بِش^۸

azizi ket hen oš har dam mado/ow/aw peš ke sohbat zez malâl âret beš az beš

معنی: عزیزى که تو را هست هر دم [به] پیشش مدو (مشو)، زیرا که صحبت (مصاحبت) بیش از بیش نیز ملال می‌آورد.

«هِن» یعنی هست. فرهنگ سرورى نیز این کلمه را ضبط کرده و یک بیت شیرازی به شاهد آن آورده که در دیوان شمس پُسرِ ناصر آمده است. در گویش قدیم هرات نیز این کلمه به صورت «هِن» به کار می‌رفته و در تفاسیر و متونی که به این گویش نوشته شده‌اند، این کلمه بارها به کار رفته است. ضبط «هه» در دو نسخه نشان می‌دهد که این کلمه در دوره‌های بعد، با از دست دادن صامت پایانی خود، کوتاه شده است. داعی نیز آن را به این صورت به کار برده است. «پش» مخفف pēš «پیش» است. «اَش» پش یعنی «پیشش». ضبط «اَش» و «اَش» در دو نسخه احتمالاً نشان‌دهنده تلفظ əš است. «زَز» در این گویش به معنی هم و نیز است و در اشعار شاه داعی نیز به کار رفته است. ظاهراً این کلمه تکرار iz- فارسی میانه است که واژه‌بست است، یعنی استقلال نحوی ندارد و باید به کلمه قبل از خود متصل شود، اما «زَز» چنین حالتی ندارد. ماهیار نوایی نیز «زَز» را مرکب از دو iz- دانسته است (ماهیار نوایی ۱۳۶۵ (= ماهیار نوایی ۱۳۷۷: ۳۲۷)). معلوم نیست چرا iz- با تکرار صامت z در آغاز آن به این صورت درآمده است. جالب است که قطب‌الدین شیرازی در بیت ۷ غزل خود «زَز» و «هم» را به دنبال هم آورده است. کلمه دیگری که iz- در آن به کار رفته «نیز» فارسی است که در پهلوی به شکل anīz

(۱) پا و مل: کِت.

(۲) ش، آ، پا و ه: هِن، مَج، لِن، ل و ذ: هِن، ب: هِنش (هِن + اَش)، ل: هِه، م: هه.

(۳) پا: اَش، ه: اَش، یک نسخه ه: اَش.

(۴) پا: مَشُو، دا: مَشُو، ب: مَشش، مل: مَدُو، ش: مَدُو، مَج، آ، لِن، م و ل: مدو.

(۵) پا، مل، م و ب: پش، بقیه نسخه‌ها و ه و بسیاری از نسخه‌های او: بش.

(۶) مل: زَز، م: زَز، ل: دز، ش: لِن، آ، پا، دا و ب: هم، مَج ندارد.

(۷) مل: آرِد، م، ل، آ، دا و ب: آرِد، لِن: آرِد، ش و پا: آرِت، ه: آرِت. مَج: ارت.

(۸) مل و ه: بِش از بِش، پا: بِش از بِش، ش: بِش از بِش.

استعمال شده و مرکب است از anī یا any به معنی دیگر و همین ادات. چنانکه می‌بینیم، کلمه «زز» را کاتبان دوره‌های بعد به «هم» بدل کرده‌اند و این نشان‌دهنده متروک شدن تدریجی این واژه است. در فعل آرت/ آرد باز ما شاهد شناسه سوم شخص مفرد مضارع به صورت -et یا -ed هستیم که از -ēt یا -ēd فارسی میانه گرفته شده است. «بش» مخفف bēš «بیش» است.

۷. و^۱ چه^۲ ترش^۳ رُو^۴ شینه^۵ (ببی) کِم^۶ ترغ^۷ خوان^۸ نی^۹

تزان^{۱۰} مسکی^{۱۱} خبر هِن^{۱۲} کِش^{۱۳} خو^{۱۴} نان نی

va če troš ru šene (bebē) ke-m tary-e xvân ni ta-z ân meski xabar hen ke-š xo nân ni?

معنی: به چه [سبب] ترشو می‌نشینی (یا: می‌شوی) که مرا تره (سبزی) در خوان (سفره) نیست. آیا تو را از آن مسکین که نان ندارد خبر هست؟

به نظر می‌رسد که ضبط «و» در مل غلط باشد، زیرا در بیت ۹ «و سرما» به همین صورت ضبط شده است؛ مگر اینکه تصور کنیم به دلیل کسره چه «و» نیز مکسور شده است. تلفظ اصلی تُرُشُ مسلماً toroš بوده که به ضرورت وزن به این صورت درآمده است. شینه مخفف «شینی»، کوتاه‌شده «شینی» به معنی «نشینی» است. «ترغ» صورت فشرده‌شده کلمه *taray است که خود از tarrag فارسی میانه به معنی مطلق سبزی و سبزیجات گرفته شده است. براون نیز آن را به «تره» معنی کرده است. یکی از ویژگی‌های گویش شیرازی تبدیل g پایانی کلمات فارسی میانه در جایگاه بعد از

- (۱) مل: و، پا و ه: و. (۲) همه نسخه‌ها: چه، ب: چه، ه: چه. (۳) مل: رُو.
 (۴) مل و ه: شینه، م: شنه، پا: شینی، یک نسخه ه: شنی، ش: بی، دا: بی، مچ و لن: سی (بی نقطه)، آ: بی، ل و یک نسخه ه: هی، ب و یک نسخه ه: بدی.
 (۵) مل، م و ه: کِم، پا و ب: کم، ش، لن، ل، دا و آ: کت.
 (۶) مل: ترغ، م: ترغ، ل: ترغ، پا: ترغ (= ترغ)، دا: بزغ، مچ، آ: لن: برغه، ش: یزغه، ه: ترغ.
 (۷) ش و دا: نیست.
 (۸) ش و مل: تزان، لن، مچ و آ: تران، ل: تران، دا و م: تزا، پا: توان، ه: تزان، نسخه‌های ه: تران، تزان، بران، تران، ترا، ب: تزان.
 (۹) مل و م: مسکی، یک نسخه ه: مسکی، بقیه: مسکین. (۱۰) ش، مل و پا: هِن، م: هه، ل: نی، بقیه: هن.
 (۱۱) ش، پا، مل و ه: کِش. (۱۲) مل، ه و ب: خه، لن: خو.

مصوت a به «غ» (γ) است که بعدها مصوت قبل از γ نیز حذف شده است. مثلاً tarrag یا tarag ابتدا به tar(r)ay و سپس به tarγ بدل شده است. یا کلمه جامه از شکل jāmag به ترتیب به صورت‌های jomay, jāmay و jomy درآمده که در بیت ۱۳ به کار رفته است. این کلمه در اشعار شمس پُسرِ ناصر، شاعر شیرازی سرای قرن هشتم، نیز به کار رفته است (نک: ماهیار نوایی ۱۳۵۶: ۸۹ = همو ۱۳۷۷: ۲۱۱-۲۱۲؛ نیر همو ۱۳۷۶: ۱۶۹-۱۸۳). واجد کلمه را «بَرغ» خوانده و آن را مبدل «برگ» (ساز و برگ) گرفته است. «تَر» مرکب از et- و az است، همچنان‌که شَز (šaz) در بیت ۵ مرکب از eš- و az است. «مِسکی» صورتی است که در گویش شیرازی به جای «مسکین» آمده است؛ قطب‌الدین شیرازی نیز آن را به همین صورت به کار برده، (نک: ادیب طوسی ۱۳۳۸: ۴) و در اشعار شاه داعی نیز به همین صورت آمده است. بنابراین احتمال دارد «ن» n «مسکینی» در بیت ۵ نقش صامت میانجی میان دو مصوت را داشته باشد.

۸. عَرَشِ نَانِ هَاجِهْ^۲ از حَلْوَا نَبْرَسِتِ^۳ نُنِ تِیْ^۴ گَلَشْکَرِ هِنِ غَتِ^۵ بَکْرَسِتِ^۶

yar-eš nân hâje az halvâ naporset non-e ti golšekar hen γat begorset

معنی: اگر برای او نان پیدا شود از حلوا نمی‌پرسد، [زیرا] نان خالی [همچون] گلشکر است، اگر تو را گرسنه باشد (گرسنه‌ات باشد).

هوار «هاجه» را مرکب از پیشوند فعلی «ها» (فرا) و «جه»، سوم شخص مفرد مضارع اخباری فعلی می‌داند که به نظر او در بیت ۱۴ به صورت «بِجَت» (یافت می‌شود) به کار رفته است. این نظر بی‌شک درست است و «هاجه» یعنی «پیدا شود» و چنانکه در بیت ۱۴ خواهیم دید مصدر آن «جستن» به معنی «یافت شدن» و «روی دادن» است. بن مضارع

(۱) مل: عَرَش، پا: عَرَش، ش: عَرَش، مَج، داه، لن و آ: عَرَش.

(۲) مل: هَاجِه، پا: هَاجِی، لن: هَاجِی، مَج، آ و م: هَاجِه، ل: هَاجِه، ش: هَاج، دا: هَاج، ه: هَاجِن.

(۳) پا و ش: نَبْرَسِت، ه: نَبْرَسِت، داه، لن و آ: نَبْرَسِت، م: نَبْرَسِت، مل: نَبْرَسِت، ل: سترست (حرف اول: بدون

نقطه)، ب: بترست.

(۴) مل و پا: نُن، م، ش و ه: نُن، ب: نُن، آ: نان، دا: شلم (شلغم).

(۵) مل: تِیْ، م و ه: تِیْ، ش: مَج، لن و پا: تِیْ، آ: اتِیْ، ل: تِیْ، دا: چوَن.

(۶) م و دا: غَت، پا و ه: کَت، مَج، آ، ل، لن و دا: کَت، مل: کَر (گر).

(۷) پا و ه: بَکْرَسِت، م: بَکْرَسِت، ب: بَکْرَسِت، ش: بَکْرَسِت، لن: بکرسِت.

این فعل در پهلوی jah است که در شیرازی به jeh بدل شده است. واجد «هاجه» را مبدل «هاده» یعنی «بده» تصور کرده است! «نن» تلفظ واقعی کلمه «نان» در شیرازی است و کلمه نان در مصراع اول هم، هرچند با الف نوشته شده، مسلماً «نن» تلفظ می‌شده است. «تی» مخفف «تهی» است. «گلشکر» ترکیبی از برگ گل سرخ و شکر است. «غَت» مرکب است از «عَ» (ya، مخفف aya: «اگر») که در بیت ۱ به کار رفته است + «ت». «کَت» که در نسخه‌ها آمده، مرکب است از ka و «ت» (et). «بگُرسَت» سوم شخص مفرد مضارع التزامی فعلی است که از کلمه «گُرس» به معنی گرسنگی گرفته شده و در اشعار بسحق اطعمه و احمد اطعمه شیرازی نیز به کار رفته است. کلمه gursag پهلوی به معنی «گرسنه» نیز از همین ریشه است. شاید مصدر این فعل «گُرسیدن» بوده است.

۹. چه دُند^۱ ای کِش^۲ سه پیخ^۳ خردِست^۴ و تفتِست^۵

که مسکینی و سرما^۶ گُسنه^۷ خفتِست^۸

če dond oy ke-š se pax xardest/xvardest-o taftešt ke meskini va sarmâ gosna xaftest/xvaftest
 معنی: آنکه سه دفعه [غذا] خورده و گرم شده است، چه داند که مسکینی در سرما گرسنه خفته است.

«دُند» تلفظ شیرازی «داند» است. در اینجا نیز می‌بینیم که مصوت کوتاه هجای بسته پایانی کلمه، مانند مثال‌های «جُمع» و «تَرغ»، افتاده است. رشته‌واج‌های ân و âm در این گویش به صورت on و om درآمده بوده است، چنانکه در این کلمه و «نن» و «جُمع»

- (۱) مل: جه دُند، میج، ل، لن، آ، پا و دا: جه داند، م: جه داند (بی نقطه)، ه: چه داند، ش: جداند.
 (۲) ل: اوی کِش، دا و ب: ای کِش، ش: ای کِش، مل: انکش، میج و م: آنکش، پا: آنکش، لن: آنکش، آ: کس.
 (۳) مل: پیخ، پا: پیخ، دا: پیخ، میج و ش: پیخ، لن: پیخ (حرف اول بی نقطه)، آ: وقت.
 (۴) مل: خردِست، پا: خورِست، ه: خورِست، میج، ل، دا، لن، آ و ب: خوردست، ش: خوردِست.
 (۵) مل، ش و ه: تفتِست، پا: تفتِست یا تفتِست، آ، دا و لن: تفتست.
 (۶) مل: و سرما، میج، ل و آ: و سرما.
 (۷) ش: گُسنه، میج: کرسنه، بقیه: کسنه.
 (۸) مل: خفتِست، پا: خوفتست، آ، دا و ل: خوفتست، میج، لن، م و ب: خفتست، ه: خفتِست، ش: خوفتست.

دیده می‌شود. به طوری که واجد نوشته است، کلمه «پخ» امروز در شیراز و اطراف آن با تلفظ پِخ به کار می‌رود، آنچنان‌که در نسخهٔ پا آمده است. شاید «پخ» که مل ضبط کرده، تلفظ قدیم‌تر این کلمه بوده است. «و» در «وَسَرمَا» مبدل حرف اضافهٔ به ba است که امروز «به» تلفظ می‌شود.

واو معدوله در «خَرَدِست» به «خ» ساده شده است؛ ضبط پا نیز مؤید این تلفظ است. در واژهٔ «خَفْتست» نیز این تحول دیده می‌شود، زیرا اصل فارسی میانهٔ این فعل بی‌تردید x^vaftan/x^vaftan بوده نه xuftan، آن‌چنان‌که مکزی ضبط کرده است. در متون فارسی نیز بارها این کلمه به شکل «خوفتن» آمده که معرف تلفظ آن با واو معدوله است. امروز در گویش‌های لاری فعل خفتن با تلفظ xata به کار می‌رود که از xaftan گرفته شده است. (در بارهٔ تلفظ xo(rd) به جای xard، نک: بیت ۱۰). «گسنه» مخفف گرسنه است. امروز در قم این کلمه با همین تلفظ متداول است.

۱۰* نَوَا^۱ که بَیْفَتِه^۲ از هِنجَار^۳ و رِستِه^۴ پشیمان بی^۵ که نم خُوْم^۶ تُوْشِه^۷ نَسْتِه^۸

navâ ke bēfote z henjâr-o resta pašimân bē ke na-m xo, m tuša nasta

معنی: نباید که [دور] بیفتی از هنجار و رسته و قاعده [زندگی که آنگاه] پشیمان شوی که [چرا] نخوردم و توشه نستم.

«نوا» مرکب است از «نه» + «وا»، سوم شخص مفرد مضارع از فعل «بایستن» به معنی «باید»، که در این گویش به جای «مبادا» به کار می‌رفته است. واجد می‌گوید: اکنون هم در تداول به جای مبادا نوادا گفته می‌شود. از آنجا که در فارسی گفتاری تهران چنین صورتی به کار نمی‌رود، به نظر می‌رسد که او به تداول این صورت در شیراز اشاره می‌کند. در شعر حافظ شکل مثبت «نوا»، یعنی بوا «بباید» نیز دیده می‌شود. «بیفته» در

* لن این بیت را ندارد. در آ ابیات ۱۰ و ۱۱ بعد از بیت ۱۷ آمده‌اند.

(۱) ش: نوا، مل: نوا، مچ: م، دا، پا، آ و ه: نوا، ل: نرا.

(۲) ش: بیفته، مل: بَسْفَتِه، م، ه و ب: بیفته، مچ، آ، پا و ل: بیفتی، دا: بیفت.

(۳) ش: هنجار.

(۴) ش: رسته، مل: رسته، بقیهٔ نسخ: رسته.

(۵) مل و م: به، مچ، ل، دا و آ: بی، ش: بی.

(۶) مل: که نم خُوْم، م: که نم خوم، واجد: نم خو، پا: کم نخورد ام، مچ، دا و ب: کم نخورد ام، ش: کم نخورد

و ام، آ، ل و ه: کم نخوردم.

(۷) ش: تُوْشِه، دا و آ: وتوشه.

(۸) ش، مل و پا: نَسْتِه، بقیه: نسته.

سه نسخه به صورت «بیفتی» ضبط شده است. این دوگانگی نشان‌دهنده تحول \bar{e} به e در این گویش در زمان سعدی است که در کلمات «کسوری-کسوره» (بیت ۴) و «شنی-شنه» (بیت ۷) نیز دیده می‌شود. رسته در فرهنگ‌های فارسی به «قاعده و قانون» معنی شده است. در دوگانگی بی-به «باشی، شوی» نیز تبدیل \bar{e} به e دیده می‌شود. ضبط «کم نخورد ام» نیز درست است، زیرا «ام» عامل فعل «نسته» است. در این صورت کلمه «بی» بعد از پیشیمان زائد است. در فعل «خو» دو صامت پایانی، یعنی rd افتاده است. فعل «نسته» را هیچ‌یک از شارحان قبلی تشخیص نداده‌اند. واجد آن را به با کلمه قبلی «توشه بسته»، یعنی «بسته توشه» خوانده است. در این فعل صامت d از پایان آن افتاده است.

۱۱. که بپسندت^۱ که^۲ مو^۳ خوز^۴ غصه نکشم^۵ که^۶ گِردم کرد^۷ و نخرم^۸ یا نبخشم^۹

ke bepsandet ke mo xo-z γossa nakšem ke gerdem kerd-o naxrem yâ nabaxšem

معنی: که می‌پسندد که من خودم را از [این] غصه نکشم که [مال] گرد کردم، ولی نمی‌خورم و نمی‌بخشم؟

بیت فارسی این بند چنین است:

کسی از زرع دنیا خوشه برداشت که چندی خورد و چندی توشه برداشت

(۱) ش: بپسندت، مل: بپسند (حرف اول بدون نقطه)، مچ: بپسندت، آ: بپسندت (حرف اول بدون نقطه)، لن: بپسندد، م، ل، دا، پا و ه: بپسندت، ب: بپسندت، یک نسخه ه: نپندت (به جای نپسندت)، چهار نسخه دیگر او: ببندت، بپسندت و می‌بپسندت، واجد: می‌بپسندت.

(۲) آ: کی (۳) ش: ه

(۴) مچ و ش: خود از، مل: خوز ز، م: خوز، ه: خز، پا: خوز از، دا: خذ از، لن: خذ از، ش و آ: خود از، ل: خوار. (۵) مل: سکشم (حرف اول بی نقطه)، ش، دا، پا، لن، م و ب: بکشم، ه: بکشم، ل و یک نسخه ه: نکشم، آ: سکشم (حرف اول بی نقطه).

(۶) واجد: گه.

(۷) مل: کردم کرد، مچ، پا، دا، م، لن و آ: کردم کرد، ه: کردم گرد (دو سرکش گاف در چاپ درست نیفتاده است)، ب: کردم گرد (!).

(۸) ش: انخرم، مل: نخورم به جای نخورم، مچ، دا و لن: نخرم، آ و م: نخورم، پا، ه و ب: بخرم، ل: رنجورم، دو نسخه ه: با نـ، چهار نسخه: با بـ.

(۹) ش: نبخشم، مل و م: نه‌بخشم، ل و دا: نبخشم، ه و ب: ببخشم.

واجد بیت را چنین معنی کرده است: «کی چنین می‌پسندد که من خود را از غصه مال دنیا بکشم و چون گرد کردم آن را نخورم یا به نیازمندان نبخشم.» ادیب طوسی هم این چنین: «که می‌پسندد که من خود را از غصه نکشم که گرد کردم تا نخورم و نبخشم.» چنانکه دیده می‌شود واجد ضبط «بکشم» را انتخاب کرده و «که» در آغاز مصراع دوم را، برعکس ضبط همه نسخه‌های ما، «گه» خوانده است تا بیت را به صورت فوق معنی کند. ادیب هم که ضبط «نکشم» را برگزیده «و» قبل از فعل نخرم را به «تا» معنی کرده است. معنایی که ما براساس ضبط انتخابی خود به دست داده‌ایم، براساس فضای بیت فوق و بیت فارسی بعد از آن است. براساس این معنی و ضبط بعضی نسخه‌ها، می‌توان «پسندت» را به «نپسندت» و «نکشم» را به «بکشم» تبدیل کرد که نتیجه آن از نظر معنی یکی است، اما نگه داشتن ضبط «پسندت» و «بکشم» با هم معنای درستی به دست نمی‌دهد. در فعل «گردم کرد» تلفظ «کرد» مطابق تلفظی است که در شیراز و کرمان وجود داشته و امروز هم وجود دارد و در فارسی رسمی نیز در تلفظ واژه‌های «کردار» و «کارکرد» دیده می‌شود. «نخرم» تلفظ ناشی از ضرورت شعری به جای «نخرم» (نخورم) است. در اینجا نیز می‌بینیم که واو معدوله به xa ساده شده است، چنانکه در فعل «خفتست» نیز گذشت. ضمیر -em در «کردم کرد» که در ه به همین صورت ضبط شده با -em در «بسیم» در بیت ۴ تأیید می‌شود. در «نخرم» و «نبخشم» نیز این تلفظ دیده می‌شود.

*۱۲. که صوفی^۲ ناڈنه^۳ کند اش^۴ جُمه^۵ کوو^۶ (کفو)

اگور^۷ جُو^۸ مُنت^۹ کش در به از تُو^{۱۰}

ka sufi nâdone kond aš joma kvu (kfu) a gur-e ĵu monet ke-š dar beh az tu

* مل، لن و م این بیت را ندارند. (۱) پا: گه.

(۲) مج، ش، ل و واجد: عارف، آ و ب و یک نسخه ه: زاهد، پا، دا و ه: صوفی.

(۳) ش و پا: ناڈنه، دا و ه: نادنه، مج و آ: نادنی، ب: ناڈنی، ل: تادنی، واجد: بادبکاند (همراه با واژه بعد، یعنی: کند).

(۴) ش: وش، آ و مج: وش. (۵) ش: جُمه، م و ل: جامه، ب: مه، واجد: جمه، بقیه: جمه.

(۶) ل: کوؤ (ظاهرا به جای کؤو)، ش: کفو، مج و آ: کفو، ه و ب: کو، پا و دا: کوو، واجد: نو.

(۷) آ: اگور، پا، ب، مج و ه: اکور، ش، ل و دا: اکار، واجد: اگور.

(۸) ش: جُو. (۹) ش و واجد: مُنت. (۱۰) ش: تُو.

معنی: هنگامی که صوفی نادانی کند، [در حالی که] جامه‌اش کبود است، مانند گور جهودی می‌ماند که بیرون آن بهتر از درون آن است.

نادنه مخفف نادانی است. در اینجا نیز می‌بینیم که ân به on بدل شده است، اما نکته مهم در اینجا تبدیل I به e است، در حالی که در مثال‌هایی که قبلاً مورد بحث قرار گرفت e به e بدل شده است. تبدیل I به e در این گویش بی‌سابقه است. به جای «اش» یک نسخه «وش» دارد و این ضبط بهتر است، زیرا «و» در اینجا به معنی «در حالی که» است. در «جُمه» (جامه) نیز تبدیل ân به om دیده می‌شود. صورت شیرازی این کلمه، همچنان که در بیت ۱۵ آمده «جُمُع» است. «جامه» مسلماً از فارسی وارد این گویش شده و به صورت «جُمه» درآمده است. شمس‌پس ناصر نیز این کلمه را به هر دو صورت به کار برده است (برای صورت جُمه، نک: ماهیار نوایی ۱۳۷۵: ۳۷، بیت ۱۰ و ۲۵). «کوو» با تلفظ kovu یا ko[ʔ]u صورت تحول‌یافته «کبود» است. ظاهراً این کلمه به صورت کفو kofu نیز تلفظ می‌شده است. حذف o از این کلمه در شعر ناشی از ضرورت وزن است. جو نیز شکل تحول‌یافته «جهود» است که مانند کوو صامت «د» d از پایان آن افتاده است. در کلمه مَنت نیز ân به on بدل شده است.

واجد مصرع اول بیت را به صورت زیر معنی کرده که نسخه‌ها ضبط آن را تأیید نمی‌کنند: چون عارف (صوفی) از جامه نو خودنمایی می‌کند. معنی هوار از مصرع اول نیز به کلی غلط است.

۱۳. * چنان تَزْدُم^۱ دَوْت^۲ کت چون^۳ خو^۴ واگند^۵ که پاکش^۶ خرد^۷ آدیگ^۸ تی^۹ چه^{۱۰} واگند

čonân t-az dom davet ke-t čon xo vâkond ka pâk-eš xard a dig-e ti če vâkond?

* مل، م و لن این بیت را ندارند.

(۱) آ: چنان از دُم، مچ، پا، دا و ل: چنان تزدُم، ه: چنان تَزْدُم، ش: چنان تَزْدُم.

(۲) ش: دَوْت، ه: دَوْت، آ: مچ، پا، دا و ل: دوت، ب: ددت یا ودت.

(۳) پا: خوَن، واجد: خُون، آ و دا: جو، ل: حو، ه: چُو، مچ و ب: چو، یک نسخه ه: جُون، ش و یک نسخه

دیگر ه: جون، یک نسخه: چه

(۴) دا و دو نسخه ه: خو، آ: خه، ل: حو، ه و واجد: خُه.

(۵) ش و پا: واگند، مچ، دا، آ، ل و ه: واگند، ب: واگاند، ح: واگانت، واجد: اوگند، یک نسخه ه: ادگند.

(۶) دا: که پاکش، پا: کپاکش، ش: که پاکش، آ: کپاکش، ل: حو پاکس (بدون نقطه)، ه: که پاکش.

(۷) دا: خَر، بقیه: خورد. (۸) ل، آ و ه: ادیک، ش: آدیگ، ب: دیگ، بقیه: دیک.

(۹) پا و ه: تی، ل و ب: تی، دا: تهی، آ و ش: تهی. (۱۰) پا: جه، ه و ب: چه، دا: جَو اگند.

معنی: چنان (آن قدر) به دنبال تو می‌دود که تو را چون خود کند؛ هنگامی که تمام خورد با دیگ تهی چه کند؟
بیت فارسی این بند این است:

مرو با ژنده‌پوشان شام و شبگیر چو رفتی در بغل نه دست تدبیر

[در بغل نهادن دست به معنی تسلیم و فرمان‌برداری است]. بیت شیرازی از نظر معنی موقوف به این بیت فارسی است، یعنی ژنده‌پوش چنان به دنبال تو می‌دود که...
تَزدَم مرکب است از t(e)- + از و دَم. «کت» در اینجا یعنی که تو را. «واکند» یعنی «باز کند، بکند». پیشوند فعلی «باز» یا «وا» در متون فارسی در بسیاری از موارد برای تأکید و به معنی «ب» بوده است. «کند» فشرده‌شده «کُند» است. «که» در اینجا نیز در دو نسخه با فتحه ضبط شده است. «خورد» در یک نسخه به شکل «خَر» (خَرْد، خورد) ضبط شده و احتمال دارد به قیاس با موارد قبلی واو معدوله آن به x ساده باشد. «ش» عامل فعل «خورد» است. این احتمال نیز هست که این کلمه به شکل x^vard تلفظ می‌شده است که املاهای خورد معرف آن است. واجد «چه» را «چَه» (چاه) خوانده و مصراع را چنین معنی کرده است: «چون همه‌اش را خورد دیگ تهی را به چاه افکند». معنی هوار نیز به کلی غلط است. قافیه شدن «خو» و «چه» از سوی سعدی شگفت‌آور است، مگر اینکه تصور کنیم «چه» در این گویش به صورت «چو» čo تلفظ می‌شده است.

۱۴. * که^۱ احسان بکنه^۲ و^۳ هر وی اُسولی^۴ شنه^۵ میان^۶ هم بجت^۷ صاحب^۸ قبولی

ka ehsân bekne vâ har vi osuli šana myân ham bejet sâheb qabuli

معنی: هنگامی که با هر شخص بی‌اصول [اخلاقی] احسان بکنی، در میان ایشان هم شخص صاحب قبول [و پسندیده‌ای] یافت می‌شود.

* لن این بیت را ندارد.

(۱) مل: که، دا، پا: کاحسان (همراه با کلمه بعد)، آ، م، ب و ه: که، ل: تو.

(۲) مل: بکنه، آ و ه: بکنه، پا: بکنی، معج: بکنی، ل و دا: بکن، م: نکنه، ب: وکنه، سه نسخه ه: بکن، نکنی، وکنه.

(۳) مل: وَا. (۴) پا: هر.

(۵) مل: اُسولی. (۶) ش، مل و ه: شنه، پا: شنه، بقیه: شنه.

(۷) مل: میان. (۸) مل و ه: بجت، ش و پا: بجت، م: بجت، بقیه: بجت.

(۹) ش: صاحب.

بیت عربی و فارسی این بند چنین است:

وَجَدُ يَا صَاحٍ وَكَفَّفَ عَنِ مَلَامَةٍ لَعَلَّ الْقَوْمَ فَيَهْمُ ذَوِ كَرَامَةٍ

یعنی: ای دوست [با درویشان] احسان (بخشش) کن و دست از ملامت بردار؛ شاید در میان این قوم [نیز] صاحب کرامتی پیدا بشود.

مگر در نفس درویشان هنر نیست که گر مردی است هم زیشان به در نیست

بیت عربی معنی بیت فارسی را روشن می‌کند و مخصوصاً به تصحیح کلمه اول از مصراع اول و درک معنی کلمه اول از مصراع دوم کمک می‌کند. با اینکه در نسخه مل «که» به صورت «که» ضبط شده، اما مسلم است که باید آن «که» خواند. همچنین «شنه» برعکس ضبط این نسخه، مرکب است از «شن» و «آنه» یعنی «اندر». هوار می‌گوید: این کلمه مرکب است از ضمیر سوم شخص و «آنه» یا «نه» به معنی «اندر»، اما مشخص نکرده است منظور او از ضمیر سوم شخص، ضمیر مفرد است یا جمع، هرچند آن را به صورت جمع ترجمه کرده است. واجد این کلمه را «شنه» ضبط کرده و یکی از دو احتمال او نیز همین احتمال هوار است (احتمال دوم او این است که فتحه بعد از «شنه» حرف اضافه «آ» است). ضبط «بگنی» در یک نسخه مؤید این است که این کلمه دوم شخص مفرد مضارع التزامی است. کسره زیر «ن» نیز مؤید این معنی است که شناسه \bar{c} به e ساده شده است، زیرا اگر این کلمه سوم شخص مفرد بود باید «کُند» تلفظ می‌شد، چنانکه در بیت ۱۳ آمده است. بنابراین قرائت «که» به معنی «کسی که» در آغاز بیت منتفی است. از دو کلمه «شنه میان»، «انه میان» (ana myân) «اندر میان» گروه حرف اضافه‌ای است و مدخول آن ضمیر «شن» است. بنابراین ترجمه آن «اندر میانشان» است. ظاهراً به دنبال هم قرار گرفتن \bar{c} و ana و فشردن آنها موجب شده است که تلفظ این دو کلمه به صورت šana دربیاید. توضیح بیشتر اینکه از کلمه šon فقط \bar{c} باقی مانده و فتحه روی آن مربوط به a اول کلمه ana است. در اینجا نیز می‌بینیم که گروه حرف اضافه‌ای بعد از ضمیر متصل غیرفاعلی قرار گرفته است، همچنانکه در تزدُم (بیت ۱۳) و «شزَدُم» (بیت ۵) نیز دیده می‌شود.

کلمه «بجت» را هوار، بدون اینکه آن را تشخیص بدهد، به «یافت می‌شود» ترجمه

کرده است. واجد آن را «بِخِت» خوانده و به «بخورد» ترجمه کرده، اما این احتمال را نیز مطرح کرده است که شاید مبدل «بُوت» یعنی «بُود» باشد (!) این کلمه بی‌تردید از مصدر جستن *ĵastan* پهلوی به معنی «یافت شدن، اتفاق افتادن و روی دادن» است که بن مضارع آن «جَه» *ĵah* است. بنابراین تلفظ اصلی آن *beĵahet* بوده که فشرده شده و به این صورت درآمد است. «بِجِت» سوم شخص مفرد مضارع التزامی به معنی «شاید روی دهد، شاید پیدا شود» است. صیغۀ دیگر این فعل «هاجه» است که در بیت ۵ به کار رفته است.

۱۵. * غَرَّ أَرَّ ۲ مُو ۳ مِشِنَه ۴ وَا ۵ هَرَكْس ۶ مَغِي ۷ رَا ۸
 که جُمعی ۸ می بُری ۹ خِهْتَر ۱۰ هُنْد ۱۱ آنْداز

gar az mo mēšne vâ har kas magoy râz ka ĵomyi mēborē xehtar hođandâz

معنی: اگر از من می‌شنوی با هرکس راز [خود] را مگو؛ هرگاه که جامه‌ای می‌بری بهتر اندازه بگیر.

بیت فارسی و عربی این بند چنین است:

سخن سهل است بر طرف زبان گفت نگو کن کان سخن هر جا توان گفت

بِعَمَّا قَال خِيَاطٌ بِمَوْصِلٍ لِمَأْجُورٍ لَه قَدِرٌ فَفَصِّل

یعنی: خیاطی در موصل چه نیکو به شاگرد خود گفت که [نخست] اندازه بگیر، سپس بپر.

* لن این بیت را ندارد. (۱) مل: غَرَّ. (۲) مل: أَرَّ.

(۳) مل: مُو، ش: مُه.

(۴) ش: مِشِن، مل: مِشِنَه، پا: مِشِنَه، میج، آ، م، لن، ب و ه: مِشِنَه، دا و ل: مِشِن.

(۵) مل: وَا، ش: وَا، ل: فا (بدون نقطه). (۶) مل: هَرَكْس، ش: هَرَكْس.

(۷) ش و مل: مَغِي، ب و ه: مَغِي، دا و م: مَكُوي، م: سَكُوي (= مَكُوي)، آ و پا: مَكُو.

(۸) ه: که جُمعی، ش: کَجُمعی، میج: که جمعی، مل، ل، ب، دا و بعضی نسخه‌های واجد: که جمعی، پا: کَجُمعی، آ، لن و م: کَجُمعی.

(۹) ش: می بُری، مل: می بره، م و ب: میبری، پا و ه: می بُری، میج، دا، آ و ل: می‌بری.

(۱۰) ش: خِهْتَر، مل، ه و پا: خِهْتَر، آ، م، ل و ب: خِهْتَر، میج: خِهْتَر، ح: خوهْتَر، دا: اول.

(۱۱) ه و آ: هُنْد، ش: هُنْدَنْداز (با کلمه بعد)، میج، دا، ل و یک نسخه ه: هَد، پا: هَر، ب: هَر، مل: دزنْداز (با کلمه بعد)، م: وزانْداز، واجد: وزانْداز.

«می» در می‌شینه «می‌شنوی» نشان‌دهنده تلفظ *mē* است. ضبط «می‌شینه» نیز شاید معرف همین تلفظ یا تلفظ *mi* باشد. در دیوان شاه داعی (به نقل از واجد) نیز ضبط می‌شینه دیده می‌شود. مصوت *e* یا *a* یا *o* بعد از *š* در این کلمه به ضرورت وزن حذف شده است. «وا» از «اباگ» (*abāg*) پهلوی گرفته شده که *b* میان دو مصوت در آن ابتدا به *β*، سپس به *v* بدل شده است. در «مگی» *ō* به *o* ساده شده است. «که» در آغاز مصراع دوم حتماً باید *ka* خوانده شود. «جُمغ»، چنانکه در بیت *v* گفته شد، مبدل *jāmag* پهلوی است. چنانکه واجد اشاره کرده، شاه داعی نیز آن را به همین صورت به کار برده است؛ اما تعجب در این است که وی آن را در این بیت «جَمَه» خوانده است. هوار این کلمه را مبدل «جامگی» تصور کرده است! در *pa* یای نکره در این کلمه به صورت «سی» نوشته شده که نشانه تلفظ *i* است. «می‌بری» در *ml* به صورت «می‌بره» ضبط شده که باز *ē* در آن به *e* ساده شده است. به کسره زیر «می» در *pa* نیز توجه شود. احتمالاً در آن دوره *mē* در حال تحول به *mī* بوده است، اما من آن را به قیاس با «می‌شینه» در مصراع اول به *mē* برگرداندم (نیز نک: بیت ۱۷) «خِهتر» ظاهراً به معنی «بهتر» است. «خه» در فارسی اسم صوت به معنی «خوب! آفرین!» است که ظاهراً در اینجا به صورت صفت به کار رفته است. واجد تصور کرده تلفظ این کلمه «خَه» و آن مخفف «خوب» یا «خَه» «مبدل» «گه/ گاه» است. هوار آن را مبدل «کِه» (کوچک‌تر) تصور کرده و برای تبدیل *k* به *x* به قول یوستی استناد کرده که گفته است در گویش زردشتیان یزد «کده» به شکل «خده» تلفظ می‌شود. «هَدْ» بی‌شک صورت تحول‌یافته «فروذ» (*frō(δ)*) پهلوی، است که، چنانکه قبلاً در بیت ۱ دیدیم، در این گویش و گویش‌های لاری به *ho* یا *hu* تبدیل شده است. «ذ» در پایان کلمه به عنوان صامت میانجی به کار رفته و دنباله «ذ» پایان کلمه فروذ است. بنابراین «هَدْ انداز» به معنی «بینداز» است. واجد آن را «برانداز» خوانده و هوار آن را به صورت «هَدْ» ضبط کرده ولی معنی نکرده است. «انداختن» در فارسی به معنی «اندازه گرفتن» است، سعدی در باب هفتم بوستان می‌گوید (به نقل از واجد):

نباید سخن گفت ناساخته نشاید بریدن نینداخته

هوار معنی مصراع را درنیافته و آن را چنین معنی کرده است: زیرا آنگاه تو پارچه را کوچک‌تر از اندازه می‌بری.

*۱۶. تو^۱ از^۲ دشمن^۳ بترسی^۴ غافل^۵ از دوست^۶

که غت^۷ دشمن^۸ بیوت^۹ ات^{۱۰} بسپنت^{۱۱} (بِسپنت) پوست

to az došmen betarsē γāfel az dust ke yat došmen bebut at besponet (beb|psonet) pust

معنی: تو از دشمن می‌ترسی (خواهی ترسیدی)، [ولی] از دوست غافلی، که اگر او تو را دشمن شود پوست تو را می‌گسلد (می‌کند).

«دشمن» مطابق تلفظ فارسی میانه مانوی این کلمه است. چنانکه می‌بینیم «ترسی» در مل به شکل «بترس» ضبط شده که باز نشان از تحول ē به e است. «بیوت» از فعل «بوتن» به معنی «شدن» است. «بیوت» یعنی «ببُود، بشود». «بسپنت» بی‌شک مقلوب بسپنت (bebsonet) است که در مَج و دا آمده است. تبدیل b به p بعد از s در گویش‌های فارس بی‌سابقه نیست. مثلاً در گویش روستای دشتک از توابع شهرستان مرودشت در حدود چهل کیلومتری شمال شیراز «حصبه» و «اسباب» به صورت حَسپه و «اسباب» تلفظ می‌شوند (نک: فلاحي ۱۳۸۷: ۱۷۳. در مورد تلفظ haspa در گویش شورابی، نک: سلامی ۱۳۸۶: ۱۱۳. و در مورد گویش گرگنایی-گاوکشکی، نک: همو ۱۳۸۴: ۹۵). «بسپنت» تلفظ شعری این کلمه است که باید در اصل bebesonet باشد، از فعل wisāndan فارسی میانه به معنی «گسلانیدن، گسستن» که خود صورت سببی فعل wisistan «گسستن» است که بن مضارع آن wisin(n) بوده است. هوار که نتوانسته است آن را بخواند قسمت دوم مضارع را چنین معنی کرده است: «پوستت را روی پشتت می‌گذارد» واجد هم آن را به «بِسپنت» یعنی «بگسلد» تصحیح کرده است. چنانکه می‌بینیم «دوست» در مضارع اول با

- * لن این بیت را ندارد. (۱) ب: ته. (۲) مل: آز.
(۳) مل: دشمن. (۴) مل: بترس، ش: بترسی.
(۵) مَج، پا، م و ب: غافل، ش، ل، دا، آ و ه: عاقل، مل: و غافل. (۶) ش: دوست.
(۷) مل: که غر، ب: که غر، پا: که غت، م و دا: که غت، ل: غرش، مَج و آ: که غش.
(۸) ش و مل: دشمن. (۹) ش: بیوت، مل: بیوت (ظاهراً به جای بیوت)، ل: نبوت.
(۱۰) مل: ات، م، دا و ه: ات، ب: بیوت (با کلمه بعدی)، مَج، ش و آ: اش، ل: اس، پا: وش.
(۱۱) مل: بسپنت، ش: بسپنت (حرف دوم بدون نقطه)، آ: سبمت (حرف اول و چهارم بی نقطه)، م: سپنت (حرف اول بی نقطه)، مَج و دا: بسپنت، ل: سسب (کلاً بی نقطه)، پا: سربکند، ب: بسپنت، ه: بسست، نسخه‌های آن: بسنست، بسبت، بسبب، نیست، سربکند، سرکمند.

ضمه روی دال ضبط شده، که نشان تبدیل \bar{o} به \bar{u} (u) در این کلمه است. در کلمه «پوست» نیز ظاهراً این تبدیل پیش آمده است.

۱۷. * کُذک می دی^۱ کش ای رو^۲ آ^۳ جُونی^۴ گفت مَزْمُ طَس کِت قَلاشی نَتُون^۵ اَشْنَفْت^۶

koḏak mē di ke-š i ru a jōni goft mazam tas ket qolāši natvon ašnoft

معنی: کودکی را می‌دیدم که یک روز با جوانی گفت: تو که سخن هرزه نمی‌توانی شنید مرا طشت [بر سر] مزن.

«کُذک» مخفف kōḏak است که باز \bar{o} در آن به \bar{u} بدل شده است. «می‌دی» ظاهراً به معنی «دیدم» است، اما چرا شاعر «أم‌دی» نگفته است؟ اگر «می» را نشانه استمرار بگیریم جمله عامل ندارد. به نظر می‌رسد که «می» در اینجا صورت ادغام‌شده «م» + «می» (-m mi) باشد که به ضرورت شعر به این صورت درآمده، اما در گفتار به شکل -um mi به کار می‌رفته است. بنابراین باید آن را به می‌دیدم برگرداند. آوانویسی می به صورت $\bar{m}\bar{e}$ براساس ضبط بیت ۱۵ است. ضمیر «ش» در «کش» عامل فعل «گفت» است. «ای» (i) به معنی «یک» از $\bar{e}v$ پهلوی گرفته شده است، اما معلوم نیست که به شکل i یا به صورت \bar{e} تلفظ می‌شده است. «جونی» مخفف «جوانی» است. «مَزْمُ» و «ام» در نقش عامل، نک: بیت ۱۱). «طَس» املائی دیگر «تَس» است که در فرهنگ سروری به معنی «تپانچه» (سیلی) ضبط شده است. «قَلاشی» ظاهراً مخفف «قُلماشی» و

* این بیت در مل و ل نیامده است.

(۱) پا: کُذ کِمی دی، ش: کُذکمی دی، ه: کُذک می دی، م: کدی می‌دی، واجد: کُری مُم‌دی، دا: کدکمی، آ: کذک می، لن: کذک می.
(۲) ش: ای رُو، مَج، پا، دا، لن و دو نسخه ه: ای روز، م و ب: ایرو، ه و آ: ای رو، چهار نسخه ه: ایروا، ایرو، آیر، ایلو.

(۳) ش و پا: آ، دا، آ و م: ا، لن، ه و ب: وا، دو نسخه ه: وا، وا.

(۴) ش: جُونی، مَج، آ، لن، دا، ه و ب: جونی، پا و م: جوانی.

(۵) ش: مَزْمُ، م و ه: مَزْمُ، پا: مَزْمُ، لن و ب: مَزْمُ، واجد: مَزْمُ، دا و آ: مزن.

(۶) م: نَتُون، ه: نَتُون، آ و ش: نَتُون، ب: نَتُون، مَج، پا و لن: نتوان.

(۷) ه: اَشْنَفْت، سه نسخه آن: اَشْنَفْت، واجد: اَشْنَفْت، بقیه: اَشْنَفْت.

«قلم‌اشیت» است که در اشعار مولوی به معنی سخن هرزه و یاوه به کار رفته است و اصل آن را ترکی دانسته‌اند (نک: معین و فروزانفر). در پهلوی «شنودن» به صورت ašnūdan یا āšnūdan به کار می‌رود. هوار، به نقل از یوستی، می‌نویسد: این کلمه در گویش زردشتیان یزد به شکل «آشنفتَه» استعمال می‌شود. واجد می‌نویسد: اکنون در توابع شیراز به جای «شنفت»، «آشنفت» گفته می‌شود.

۱۸. که^۱ خیرت^۲ بوت^۳ ازین^۳ معنی کت^۴ آشنفت^۴ بگی^۵ رحمت و سعدی^۶ با کیش^۷ ای^۸ گفت^۹

ka xayr-et but az in ma'ni ke-t ašnoft begoy rahmat va sa'di bâ ke-š i goft

معنی: اگر تو را از [بابت] این معنی (سخنان) که شنیدی خیری باشد، بگو بر سعدی رحمت باد که این [سخنان] را گفت.

«بوت» به معنی «بُود، باشد» است. «این» در «ازین» صریحاً از فارسی گرفته شده است و در هیچ‌یک از نسخه‌های معتبر به صورت «ای» که در مصراع دوم دیده می‌شود، نیامده است. پیداست که سعدی عبارت «ازین معنی» را به صورت قالبی از فارسی گرفته است. «بگی» مخفف «بگوی» است که *ō* در آن به *o* بدل شده است. «و» مبدل «به» (به در فارسی امروز، از *pad* پهلوی) است. ضبط ش نشان می‌دهد که این کلمه به صورت *fa* نیز تلفظ می‌شده است. با مخفف «باد» است. «ای» نیز چنان‌که قبلاً گفته شد مخفف *ēd* پهلوی به همین معنی است.

منابع

ادیب طوسی، محمدمین، ۱۳۳۸، «دو غزل به لهجه شیرازی و چند ترانه نیریزی» نشریه دانشکده ادبیات تبریز، س ۱۱، ش ۱، ص ۱-۱۸.

- (۱) ل: کت.
(۲) مل: که خیرت، ش: که خیرت، بقیه: که خیرت.
(۳) م، ب و ه: ازی، بقیه نسخه‌ها و نسخه‌های ه: از این.
(۴) مل: آشنفت، ش: آشنفت.
(۵) ش: بگی، مل و م: بگی، میج و لن: یکی، ل: سکی (بدون نقطه)، آ: بکی، دا: بکوی.
(۶) ش: فسعدی.
(۷) ش و مل: کیش.
(۸) مل، ل و لن و سه نسخه ه: این، بقیه: ای.
(۹) ش: کفت.

- اسفراینی، ابوالمظفر شاهفور بن طاهر، *تاج‌التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم*، ج ۳، به کوشش نجیب مایل هروی و علی‌اکبر الهی خراسانی، تهران، ۱۳۷۵.
- تاج‌الاسامی*، به کوشش علی اوسط ابراهیمی، تهران، ۱۳۶۷.
- تبریزی، محمدحسین، *برهان قاطع*، به کوشش محمد معین، تهران ۱۳۳۰-۱۳۳۵.
- دانش‌پژوه، محمدتقی، ۱۳۳۹، «فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات»، *مجله دانشکده ادبیات* [دانشگاه تهران]، س ۸، ش ۱، ص ۳-۶۸۲.
- _____، ۱۳۴۱، *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات* [دانشگاه تهران]، (مجموعه وقفی جناب آقای علی اصغر حکمت)، ضمیمه سال دهم *مجله دانشکده ادبیات* [دانشگاه تهران].
- _____، ۱۳۶۳، *فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران*، ج ۳، تهران، دانشگاه تهران.
- سروری کاشانی، محمدقاسم، *مجمع‌الفرس*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۸، ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱.
- سعدی، گلستان، به کوشش غلامحسین یوسفی، تهران ۱۳۶۸.
- سلامی، عبدالنبی، ۱۳۸۳، *گنجینه گویش‌شناسی فارس*. دفتر اول، تهران.
- _____، ۱۳۸۴، *گنجینه گویش‌شناسی فارس*. دفتر دوم، تهران.
- _____، ۱۳۸۵، *گنجینه گویش‌شناسی فارس*. دفتر سوم، تهران.
- _____، ۱۳۸۶، *گنجینه گویش‌شناسی فارس*. دفتر چهارم، تهران.
- _____، ۱۳۸۸، *گنجینه گویش‌شناسی فارس*. دفتر پنجم، تهران.
- شمس پس ناصر. *دیوان*، نسخه خطی کتابخانه دانشکده الهیات مشهد.
- صادقی، علی اشرف، ۱۳۸۲، «دربارۀ گویش لارستانی»، *مجله زبان‌شناسی*، س ۱۸، ش ۱، ص ۱۲۰-۱۳۸.
- _____، ۱۳۸۳، «گویش قدیم کارزون»، *مجله زبان‌شناسی*. س ۱۹، ش ۱، ص ۱-۴۱.
- _____، ۱۳۸۹، «غزلی از قطب‌الدین شیرازی به گویش قدیم شیراز»، *مزدک نامه*، ج ۳، به کوشش جمشید کیانفر و پروین استخری، تهران، ص ۱۳۵-۱۴۱.
- _____، (زیر چاپ). «غزلی مملع از ناصرالدین خطیب شفغوی به سه زبان عربی، فارسی و شیرازی».
- فروزانفر، بدیع‌الزمان، ۱۳۴۵ «دیوان کبیر، فرهنگ نوا در لغات و تعبیّرات و مصطلحات»، ضمیمه جلد هفتم *کلیات شمس*، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، ص ۱۸۱-۵۷۴.
- فلاحی، محمدهادی، ۱۳۸۷، «بررسی آواشناختی و واج‌شناختی گویش دشتکی»، *مجله مطالعات ایرانی*، ش ۱۳، بهار، ص ۱۵۹-۱۸۰.
- ماهیار نوابی، یحیی، ۱۳۴۴، «لهجه شیرازی تا قرن نهم هجری»، *نشریه دانشکده ادبیات تبریز*، س ۱۷، ش ۱، ص ۷۷-۹۰ = ماهیار نوابی، ۱۳۵۵، ص ۲۲۴-۲۱۱.
- _____، ۱۳۵۵، *مجموعه مقالات*، ج ۱، به کوشش محمود طاوسی، شیراز.
- _____، ۱۳۵۶، «سه غزل از شمس پس ناصر»، *پژوهشنامه مؤسسه آسیایی* س ۳، ش ۴-۲، ص ۸۳-۱۰۰ = ماهیار نوابی، ۱۳۷۷، ص ۲۰۶-۲۲۳.
- _____، ۱۳۶۱، «برگی از دیوان شمس پس ناصر»، *چیستا*، دوره ۱، ش ۸، ص ۱-۸ = نوابی، ۱۳۷۷، ص ۲۵۷-۲۶۶.
- _____، ۱۳۶۵، «تز اول آن رُئی نهکو بوادی»، *چیستا*. س ۳، ش ۸، ص ۵۹۳-۵۹۸ = نوابی، ۱۳۷۷، ص ۳۲۳-۳۳۱.

____، ۱۳۷۶، «یکی از ویژگی‌های گویش شیرازی در سده‌های هفتم-نهم هجری»، سخنواره، به کوشش ایرج افشار و هانس روبرت رویمر، تهران، ص ۱۶۹-۱۸۳.
____، ۱۳۷۷، مجموعه مقالات، ج ۳، به کوشش محمود طاووسی، شیراز.
معین، محمد ← تبریزی.

BARTHOLOMAE, Ch., 1904, *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg.

KENT, R. G., 1953, *Old Persian Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven.

LAZARD, G., 1963, *La langue des plus anciens monuments de la prose persane*, Paris.

MACKENZIE, D. N., 1971, *A Concise Pahlavi Dictionary*, London.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی